

بخش سوم/

توضیحی به نوشته آقای معشوق رحیم

"چرا باید خدا مهربان باشد؟"

## چرا برخی سؤال ها را اندیشمندان دینی جواب نمی گویند؟

وقتی از خدا حرف میزنیم، منظور همان خدای دین است؛ خواه آن را بپذیریم و خواه نپذیریم؛ خدائی وجود داشته باشد، یا خدائی وجود نداشته باشد، خواسته و ناخواسته، ما با این خدا سرو کار داریم. زیرا در جامعه و محیط و جهانی که زندگی میکنیم، اکثریت مردم، تقریباً 97 یا 98 درصد مردم جهان بر اساس یک آمار منتشره از سوی دانشگاه پنسلوانیای امریکا در دهه گذشته همین قرن، به همین خدا باور دارند. تأثیر دین و خدای دین، بخصوص در جوامع مانند جامعه ما، به اندازه ای است که شاید به مشکل بتوان گفت که این قسمت از زندگی ما مبرا و معاف از اثر پذیری دین و خدای دین است.

سخن نیچه شاید در عالم پندار درست باشد، اما در جهانی که ما عملاً زندگی میکنیم، در جهان واقعیت ها، مقرون به واقعیت نیست. چرا که همه دینداران و خداباوران جهان - کمابیش شش میلیارد و هشتصد میلیون - نه مانند نیچه فکر میکنند و نه فیلسوف هستند و نه این جرأت را دارند که بگویند: خدا مرده است. یا بگویند که دیگر زمان بحث پیرامون دین و خدا گذشته است.

به فکر من ما نمیتوانیم خدائی را که در میان ما زنده است - برای اینکه باز هم سوءتفاهم بوجود نیاید، باید به زبان ساده بگویم که منظورم از خدای زنده، تفکرات مسلط دینی در جامعه و وکلا و نمایندگان دین است - و ما را هر گونه که خواسته باشد و ادار به امری میکند، نادیده بگیریم یا فراموش کنیم.

شاید برای یک فیلسوف که در جامعه آلمان زندگی میکند، با مردمی که بیشتر شان از دین بر گشته اند و به خدا هم باور ندارند، بحث در باب دین و خدا از لحاظ نظری بحث اضافی و مربوط به گذشته باشد، اما برای ما، با تماس عملی مستقیمی که با دین و خدا و وکلا و نمایندگان خدا داریم، چنین امری نه مربوط به گذشته است و نه اضافی میباشد.

در مورد اپیکور در اخیر بخش اول مقاله "چرا برخی از سؤال ها را دانشمندان ..." شرحی را بیان داشته ام که در اینجا ناچار باید آن را دو باره نقل و هم تفسیر کنم. شرح یادشده چنین بود: "او دین ستیز بود، بخصوص اگر دین آلوده و ظالمانه و دور از عقل و منفور میبود، اما خدا ستیز نبود؛ اگر چه نتوانست خدای خود را، مانند خیلی از خداپرستان غیر دینی معاصر، بدرستی بشناسد و بدرستی بشناساند."

تقاضای عقل سالم این است که تا انسان چیزی را نبیند، از وجودش مطمئن نشود و او را بدرستی شناسد، نمیتواند به وجود آن چیز اطمینان پیدا کند و به خصوصیات یا صفات آن

چیز پی ببرد و از آن بگونه ای که نشان از باور خودش به آن چیز محسوس باشد، حرفی بزند؛ آنهم با اصرار و لجاجت و سماجت!

معنی این سخن در ارتباط با بحث حاضر این است که وقتی اپیکور یا من و شما نتوانیم خدائی را که دیگران به او باور دارند و ما هم ناچار - چون بحث خدا در محیط و جامعه و جهان وجود دارد - از او حرف می زنیم، ببینیم و بشناسیم، چگونه میتوانیم او را به دیگران بنمایانیم و بشناسانیم. و چگونه میتوانیم از درشتی و نرمی و ضعف و قوت و خوبی و بدی یا مهربانی و نامهربانی وی اطلاع حاصل کنیم؟

اپیکور هم که در حدود دو هزار و سه صد سال قبل از امروز زندگی میکرد، عین مشکل را با دین و دینداران داشت که امروز من یا شما و امثال ما داریم. او در آن چند سطر مختصر به دو چیز اشاره میکند که مردم دورانش به آن اعتقاد داشته اند: قادر بودن خدا، و مهربان بودن خدا.

او سخن مردم را در باره مهربانی و مقتدر بودن خدا استناد میگیرد و میپرسد: اگر خدا مهربان است، پس این همه رنج و تعب و سختی و زحمت و مشقت و محنت و بی چیزی و گرسنگی و سیل و صوفان و زلزله و مرض و جنگ و هزاران نوع سیه روزی و بدبختی و شر و شرارت دیگر از برای چیست؟

همین که او این سؤال را مطرح می کند، نشان می دهد که او به مهربان بودن خدا اعتقاد ندارد. عدم باور او به خدا در سؤالش آمیخته است.

اپیکور این سؤال را بخاطر ادعای آنانی که مدعی بودند خدا مهربان و قادر مطلق است، میکنند. نه از برای این که خودش به مهربانی خدا باور دارد. اگر او به مهربانی خدا باور میداشت، بجای طرح این سؤال به جواب کسانی که چنین سؤال ها را مطرح می نمودند، می پرداخت و می کوشید آن ها را توجیه پذیر بسازد.

هر کسی که باشد، آنانی که هوش و خردشان را بکار می برند، اگر نه در ملاء عام حداقل در اختفاً و با خود، همین سؤال را مطرح می کنند، اگر ادعا شود که خدا مهربان است، ولی در عمل سر تا سر تاریخ بشر در رنج و فقر و گرسنگی و جنگ و کشت و کشتار و صد ها نوع سیه کاری و سیه روزی دیگر سپری شده باشد و سپری شود.

منهم اگر باشیم، وقتی میدیدم روزانه بیشتر از بیست و نه هزار کودکی که قادر به هیچ کاری نیستند، هنوز خود را نشناخته اند و هیچ گناهی از آن ها سر نزده است و دست راست و چپ شان را نمی شناسند، از گرسنگی و تشنگی یا نبود دوا، تنها در افریقا، به سخت ترین حالت در برابر چشمان حیرت زده و وحشت زده مادران و پدران در مانده

شان جان میدهند، ولی همه افراد دزد و فاسد و زورگو و تبه کار جهان در انواع ناز و نعمت زندگی میکنند، همین سؤال را از کسانی که از مهربانی خدا در عین داشتن قدرت مطلق دم می زدند، می کردم. از کسانی که با اصراری می گویند که خدا تنها ظالمان را عقوبت می کند!

به ما گفته شده است، و میگویند، که خدا مهربان است. ما هم به استناد به همین گفته می گوئیم و می پرسیم که اگر خدا مهربان است، علت این همه ستم چیست؟ علت این همه شر چیست؟ و علت این همه رنج چیست؟ و اگر خدائی هست، چرا شما هائی که به وجود او ایمان دارید، و ما را به ایمان آوردن به او دعوت می کند، این قدر خداگریز و ظالم و فاسد و خلاف کار و نافرمان هستید؟

میگوئید او فقط و فقط مهربان نیست. میدانم؛ و به همین دلیل می پرسیم: که این تنافی و تناقض در اقوال و افعال را چگونه باید مدلل ساخت که خدا در عین مهربانی، ضار است؟

ضار نامی از نام های خداست که معنی آن بر اساس لغت نامه دهخدا، ضرر رساننده، ضرر دهنده و زیانکار است.

گذشته از این آنانی که به خداپاور دارند از همه صفات دیگر خدا بیشتر به همین صفت تکیه دارند. شاید ما و شما در روز یکبار هم کلمه قهار را از زبان یک مسلمان نشنویم، اما رحمن و رحیم را هر مسلمان در روز شاید ده ها بار بر زبان جاری بسازد. معنی قهار، که شما بدان اشاره فرموده اید، کینه ورز و انتقامجو است. در جایی هم آن را شکننده گردن هر گردن کشی معنی کرده اند. گردن کشی آن کودک تازه به دنیا آمده و کودکان دو و چهار و شش و هشت و ده ساله افریقائی را در برابر خدا کی می تواند ثابت کند؟ شما یا من و یا ...؟ اساس و دلیلی کینه ورزی یا انتقامجویی خدا از این بی خبران از خیر و شر دنیا چه خواهد بود؟

خدای مهربان در اوج مهربانی و بخشندگی و بزرگی و بزرگواری و بنده نوازی چرا بدون سبب در پی انتقام گیری بر می آید.

ماندیلا، یک انسان، با همه سختی هائی که از دست سفید پوستان افریقایی جنوبی در زندگی دیده است، وقتی به قدرت می رسد، می بینیم که با مهربانی و گذشت همه آنچه را بر سرش آورده بودند می بخشد! هیچگاه در پی انتقام و شکستادن گردن کسی نمی افتد. من نمی خواهم ماندیلا را با خدا مقایسه کنم، اما اگر گاهی از مهربانی و بخشش و گذشت حرفی به میان آید، نمی توانم از رسوخ تجسم این مرد به عنوان یک انسان مهربان در ذهنم جلوگیری کنم. مهربانی اصیل و واقعی!

به این توصیه تیکه داران دین توجه کنید: "اگر کسی می خواهد گرفتاری دشوارش بر طرف گردد، در هر سجده 21 مرتبه یا ذوالجلال و الاکرام بگوید. باعث پیدا کردن بزرگی و حشمت در بین مردم و باعث استجاب دعا می گردد." یا:

الرزاق- روزی دهنده هر روزی خواری بدان قدر که عنایت او باشد: و این نامی است که فرشته ها بر کشتزار ها میخوانند و از برکت این اسم دانه ها رشد میکنند و بر هر دانه ای نامی نوشته شده است هر که بر چهار طرف خانه خود این اسم را صد بار بگوید و فوت کند فقر و درویشی از آن خانه دور شود .

ما نام این کار ها را تبادل می گذاریم، نه مهربانی. کدام یک از ما برای کودکی که از روی لطف و مهربانی می خواهیم به او چیزی بدهیم یا دستی از روی عطف بر سر و رویش بکشیم، میگوئیم اول در برابر منی مهربان و بخشاینده و بزرگوار و با عاطفه و کودک نواز تضرع و استغاثه و التجأ کن و سر به سجده بگذار و...، بعد من این را به تو می دهم.

اولین و دومین صفات خدا بخشاینده و مهربان است. تا آنجا که من از دین اطلاع دارم، مهربانی خدا غیر مشروط است، اما قهار بودنش مشروط به خواستش و خاص کسانی است که گردن کش و عصیان گر و نافرمان هستند.

آیا مرگ روزانه بیست و نه هزار کودک در افریقا، کودکانی خورد سالی که هنوز قادر به راه رفتن و حرف زدن و تفکیک خوب و بد نشده اند، باید بخاطر گردن کشی و عصیان آن ها باشد؟ کدام گردنکشی و عصیان؟

این ها، همه به دلیل کم خوراکی و سوءتغذیه می میرند، در حالی که خدا خود را "الرزاق"، یعنی روزی دهند معرفی می کند. و بندگان خدا باورش هم هر ثانیه و هر دقیقه و هر ساعت این را تبلیغ می کنند.

این عبارات مرا به یاد یکی از مصاحبه های رضاً نیکفر انداخت که می گفت: فرض کنید فیلسوفی از خدا بپرسد که جهان را چگونه آفریدی و او بگوید که من هر طور که دلم خواست همانطور آفریدم. فیلسوف دیگر چیزی ندارد که بپرسد.

بلی، خدای مهربان هر چه دلش می خواهد می کند: روزی خوار را هست می کند و روزی اش را به عنایت خود مربوط می سازد!

معنی "المنتقم" این است: "خدای انتقام کشنده از ظالمان، آن گونه که سزاوار آنان است." منتقم بودن او مشروط به ظالمان است؛ مشروط به هر چه انسانی است که سزاوار آن باشد.

آیا آن بیست و نه هزار کودکی که در افریقا روزانه از تشنگی و گرسنگی می میرند و میلیون ها کودک گرسنه و بی پناه دیگر در سال در سر تا سر جهان، مانند صد ها هزار کودک و هزاران بیوه زنی که شوهران شان در راه همین خدا در کشور ما به اصطلاح شهید شده اند، چه کاری کرده اند - از چه امری سرپیچیده اند، به قول شما - و به کی ظلم کرده اند که مستحق اینگونه انتقام سخت و دلخراشی شده اند که از آن ها کشیده میشود؟ شاید تفکیک ظالم و مظلوم برای خدای ادیان و بندگان دین خوی این خدا کمی مشکل باشد!

خدا را نه کسی دیده است و نه کسی غیر از چند نفر که دعوی پیامبری داشتند از او خبر داده اند.

خدا همواره در اختفا قرار دارد. ما از کی باید بپرسیم که چه حکمتی در خلقت این همه روزی خواری که هیچ چیزی به آن ها عنایت نشده است و همه از گرسنگی می میرند، باید وجود داشته باشد؟ چرا ظالمان مورد عنایت قرار می گیرند و بی گناهای پاک ضمیر چنین سخت تنبیه و عذاب می شوند؟ هم در این دنیا و هم در آن دنیا؛ زیرا می گویند: "کسی که دنیایش خراب بود، آخرتش هم خراب است."

هیچ کسی خدا را ندیده است که گفته باشد: من خلق کرده ام و من روزی می دهم. یا من مهربانم و بزرگ و اطاعت می خواهم و عبادت و ... کسی که این همه حرف را به نمایندگی از خدا می زند، یا به نمایندگی نمایندگان خدا، باید به پرسش مردم در این خصوص جواب بگویند. جواب بگویند که ظالم کیست؟ و ظلم چیست؟ و چرا این ها با آن که مصرانه می گویند: "خدا ظالمان را دوست ندارد"، در خدمت ظالمان هستند و به حمایت آن ها حق را ناحق و ناحق را حق می خوانند؟ ظالمانی که صفات آن ها در قرانی که به آن باور دارند و آن را کلام الهی می دانند، بوضوح تشریح و توصیف شده است.

یکی از نام های دیگر خدا "المتکبر"، یعنی بسیار بزرگ و ظاهر کننده بزرگواری خود به برهان قاطع است.

طی سی و پنج سال گذشته در کشور ما صد ها انسان تبه کار و جانی و زانیی که مستحق هیچ عنایتی نبودند، هم به نام رسیده اند و هم به نان. گفته می شود که این داد خداست! آیا بزرگواری همین است؟

ما هیچ کدام خدا را ندیده ایم که از او بپرسیم که چه حکمتی در این همه کارهای شگفت و چه نسبتی میان این کارها و این نام ها یا صفات وجود دارد. دست ما به خدا نمیرسد، اما به نمایندگان خدا در مسجد و درمسال و کلیسا و ... نشسته اند و بنام داد و دهش خدا بهترین زندگی را برای خود ساخته اند که دست ما میرسد. وقتی ما میگوئیم که خدا نباید با شر و بدی و انتقام و انتقام گیری سر و کار داشته باشد و باید مهربان باشد، در واقع به حرف های دیندارانی که همواره از خدا حرف می زنند و به تبلیغ مهربانی خدا می پردازند، اشاره می کنیم.

منظور من از این اشاره ها این است که اگر با مهربانی خدا جهان چنین پر از درد و ستم است، با نامهربانی وی جهان چگونه معلوم خواهد شد؟ من با نظر کانت کاملاً موافقم. به همین دلیل هم در صدد آن نیستم که وجود و عدم وجود خدا را به اثبات برسانم. در بخش دوم نوشته ای که مورد نقد شما قرار گرفته است، من این نظر را به وضوح بیان نموده ام.

اما دین و خدای دین در اختفاً قرار ندارد. دینداری که از دین حرف می زند، هم در اختفاً قرار ندارد.

شر و شرارت و رنج و محنت در جهان، که هیچ یک از ما از وجود آن نمی توانیم انکار کنیم و باید نتیجه قضا و قدر باشد، به قول دین و دینداران از جانب خدا تعیین شده است. من در مورد این خدا، که دینداران فکر می کنند هست، حرف می زنم. در مورد این که او چگونه میتواند باوجود این همه شرارت، مهربان باشد؟ در رابطه با معنی قدر یا مقدرات یا نصیب و سرنوشت و قسمت میگویند: "حکم ازل و قضای ازل یعنی آنچه در روز ازل تقدیر شده باشد..."

به معنی دیگر خداوند پیش از آنکه ما آفریده شویم، مقدر کرد تا همه چنین باشیم که هستیم.

"عیب مکن به رندی و بدنامی ای حکیم/ این بود سرنوشت ز دیوان قسمتم.  
یا:

محراب یهود اگر کنشت است  
او راجه گنه که سرنوشت است

من از این سر در گمی و معما حرف می زنم و می پرسم، از مدافعین دین، که چه سری باید در این کار باشد که خدائی که پیش از آنکه ما آفریده شویم مقدر کرد که چنین باشیم، ما را بخاطر کاری که خود خواسته است، مجازات می کند؟

یهودئی که به حکم ازل یهود باقی مانده و مسلمان نشده است، یا هندو و نصارا و یا آن بهائی نسبتاً از اسلام برگشته، چرا باید به جرمی که در آن، آن ها را هیچ اختیاری نبوده، به آتش دوزخ سوزانده شود؟  
یکبار دیگر:

این خدا اگر هست یا نیست، بنام این خدا و دین این خدا خدائی می کنند. ما اگر نقدی نسبت به دین داریم، بخوایم یا نخواهیم، ضمن نقد از دین باید از خدای دین هم نام ببریم،

زیرا بدون این خدا دینی وجود ندارد و اگر دینی وجود نداشته باشد، بحثی هم بوجود نخواهد آمد.